وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی بنام شادروان حسین کی استوان

میکروفیلم تهیه شد
۱۳۸۳/۵/۱۴
آستان قدس

کتابخانه آستانقدس
اسم کتاب قصه مسیحی فارسی
مصنف
مؤلف
خطی نستعلیق گری کاغذ فرنگی خانی جلد مقوا
چاپی
سال چاپ یا تحریر جمادی الثانی ۱۳۲۲ عدد اوراق ۴۰
جزء کتب ادبیات شماره خصوصی
شماره عمومی ۱۲۸۱۹ شماره قبض
واقف حسین کی استوان تاریخ وقف آبان ۱۳۴۸
طول ۱۶ عرض ۱۰ شماره صفحات

کتابخانه حسینیه ارشاد
شماره دفتر
تاریخ

فقه بسم الله الرحمن الرحیم مسیحی لغات

الحمد لله رب العالمین والعاقبة المهنی للمؤمنین الموحدین
والنار الکبری للکافرین والمشرکین وصلی الله علی سیدنا
ومولانا محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم و
مخالفیهم وغاصبی حقوقهم وناصبی شیعتهم ومنکری فضائلهم
من الجن والانس الی یوم الدین وبعد این چند کلمه
در اسامی لغات از کتاب مشهور بمسیحی که در زمانیکه او در
حبس بوده است در بیست حفظ ضیافت مردان و بعد از
مردن را میکرده است و هر جزئی از آن ضیافت را باسمی
مسما و هر مطلبی از آن کیفیت را بشخصی سمت اسم نهاده
و با هم در لشکرها بهم از تطور موعظه و نصیحت جمیع نصایحات
هر کس را منظور کرده و در آنها بطور معانیه مطالب الخ آن اساسی است

موجب سفر پر ثمر را با اسم حج و رفتن بهشت را با اسم رفتنه
بشهرها کو این دنیا را بشهر هلاکت و روندگان را بجانب
نام بچه و رفقای خوب را با اسم وفادار و حق شناس نام ببرم
و اهل عالم را با اسمهای زشت نام برده [illegible] داده میشود گاه
ذکر خواهد شد ولیکن ابتداء در مذمت این دنیا میگویم این اشعار را

ای عالم عجیب پاشی و بی مهر و محن : عزیز از عیب پاشی تو کم رو تو سخن
اندر تو هستند بسی فتنه شدم : دستغدای زادگی تن در این محن
اندر میان دوره دنیای بیوفا : بودم من ضعیف گرفتار صد محن
ظلمت زیکطرف خطر و دیو [illegible] : چند دام تله ساخته بود از برای من
پر خوف و پر گناه و راه [illegible] : تو که جهنمی است که گفتم در او وطن
در دامهای تله دنیا بفتیده و بند : گشتم در این [illegible] من به عقل اهرمن
لیکن نجات داد مرا دست کردگار : زین دره هلاکت و دیو راهزن

بار دیگر به راه حج میرفتم در بین [illegible] بمکانی رسیدم قدری سر بالا بود
در پیش روی خود نظر کرده در جلو خود شیخی را دید مسیحی بود وفادار

۱۲۰

[illegible]

دید که او بسفر ساوی روان است بهم رسیدیم با هم گفتگو
میکردیم من جمله مسیحی گفت ای وفادار برادر محترم بسیار
محبوب من خشنودم که بشما رسیدم و صفا ارواح ما را
چنین سرشته است که چون مصاحبان خوب در این جاده
خوش قدم زنیم وفادار گفت ای دوست عزیز من
همان مصاحبت شما را از بهر خود داشتم ولی شما پیشتر از من
حرکت نموده لهذا اینقدر هر آینه مجبوراً [illegible]
مسیحی گفت از شهر هلاکت پیشتر از آنیکه حرکت نماید
که از عقب من بیاید چه قدر توقف کردید وفادار گفت
تا زمانیکه بیشتر از آن نتوانستم زیرا که بعد از حرکت شما
فوراً گفتگوی بزرگی واقع شد که شهر ما در مدت قلیلی
با آتش آسمانی خراب خواهد شد مسیحی گفت عجب آیا همسایگان
شما چنین گفتگو میکردند وفادار گفت بلی مدتی این گفتگوها

در دهان هر کس بود و از بعضی از آنها شنیدم که در باب سفر
ناپسندی شما بطور استهزاء حرف میزدند زیرا که هیچ کس این
سفر را پسند نمی‌نمایند اما من عقیده دارم که شهر ما
از آتش و گوگرد از بالا که با وبال رسیدن فنا خواهد
شد لهذا من از آنجا خلاص گردیدم. مسیحی گفت آیا در باب
شما ای همسایه هیچ حرفی شنیدید. وفادار گفت بلی
ای مسیحی شنیدم که او شما را متابعت نمود تا باتلاق ناامیدی
رسید و قدری با وی رفته افتاد الامر برون رفته از سفرش منصرف شد
و در اول مراجعتش بمردمی که سزاوار این نام باشد اهانت یافت
لیکن حالا از او میترسم که در خرابی شهر هم شکسته زیرا که
از سفرش و از عقب رفتن برگشت. مسیحی گفت ای وفادار
در حالت حقارت بگذار ناله که در وقت آمدن چه چیزها
دیدی و چه کسها را ملاقات کردی. وفادار گفت از آن بلاهایی
که شما از آن افتادید رهیدم من از خلاص یافتم و بیدون خطر
به دروازه رسیدم لاکن شخصی ملاقات کردم که اسم او
بابا

یحیی بود در نزدیک بود که مرا از راه ببرد. مسیحی گفت خوش شد
که از دام او خلاص شدید والا مثل سایرین کشته شده
باری بشما چه گفت. وفادار گفت به چه زبان چاپلوسی داشت من
سعی نمود که همراه او از ساحت ساوی منحرف شوم
و مرا به انواع وعده‌ها فریب میداد اما بالاخره از چنگ او خلاص شدم
پس مرا بخشش زیاد داده من براه خود روانه شدم. مسیحی گفت دیگر
چه کرامت و شاهد کردی. وفادار گفت وقتیکه بدامنهٔ کوهی که آنجا
نام داشت رسیدم شخص پیری ملاقات کردم از من
پرسید که چه کسی و قصد کجا داری گفتم که حاجی هستم و بشهر ساده
میروم پس پیر گفت که آیا تو شخص امینی است
آیا از برای پیدا کردن چیزی که تو را هم راضی به پاک شدن باشی
خواهی بود. پس اسم و مسکن او را پرسیدم او گفت اسم من
آدم نخستین است و مسکن من در بلد فریب است. باز از
او پرسیدم که کار تو چیست و مزدی که به من میدهی چه قدر است

مرا گفت کار من لذات لباس است در مردم اینست که اگر الله مرد ارث
من کردی و باز از او پرسیدم که چه قسم خانه دارید و از چه قبیل
نوکران تراست گفت خانه بهمه خداکهای لذیذ این جهان
آراسته است و نوکرانم از نسل جغد میباشند پس از او
پرسیدم که بچه گان تو چند نفرند گفت سه نفر دختر دارم
پس پنج خواهشهای جسمی و خواهشهای چشمی و غرور
زندگی و هرگاه بخواهی آنها را میتوانی بعقد نکاح خود در
آوری پس پرسیدم که چند مدت میخواهی با تو ساکن باشم
گفت با همیشه زنده هستم وفادار گفت در اول دفعه خفا
قدری با وی رفتم همراه آن مرد دیدم بمنزله گفتگوی او
بسیار خوش نما بود ولی با داسیه با او گفتگو میکردم دیدم
در پیشانیش نوشته بود که آن نیت کهنه را با اعمالش
از خود بکن پس بخاطرم رسید و دانستم که اگر چه بکیه و هر
طورکه جا بپوشی نمیکند وقتیکه مرا بخانه برد بشد غلامان مرا
خواهد فروخت پس باو گفتم که از این گفتگوها دست بکش

زیرا که من نزدیک درخانه تو نخواهم آمد پس مرا بخشش زیاد داد و گفت
بعجلت بگیر اما نفهمیدم که سکه ها را الحال تلخ کنند پس روان
او گردانیدم و با لذتها براه مغرورانه روانه شدم وقتیکه قریب
نصف سکه ها را با لذتهای خاطر خرج نموده بودم بعقب نگاه کردم
شخصی را دیدم که شتابان از عقب من میآید چنانکه آن مرد
بمن رسید بیکدفعه ضربت بمن زد که مرا بر زمین انداخت
و مرا شخص مرده خوابانید چون قدری بهوش آمدم از او
پرسیدم که چرا با من اینطور رفتار میکنی گفت بجهت آنکه
سرّا با دم نخستینی مایل شدی و با بدنم بیکضربت مهلکی بسینه ام
زد و مرا به پشت بزمین انداخت بطوریکه گمان مردن کرده
بکشم پس باز دیدم که بهوش آمدم از برای ترحم باو فریاد
نمودم ولی گفت نمیدانم چگونه رحم کنم و همه سهم باز مرا بر زمین
زد و هرگاه شخصی از آن سکه ها نمیگذشت و او را منع نمیکرد
بیشک مرا هلاک میکرد مسیحی گفت آن مرد که بود وفادار
گفت او را اول بار نشناختم ولی بعد فهمیدم که او خدای ناموس بود

پس بالای کوه روان شدم مسیحی گفت آن مرد اول که آن زمان رسید او
موسی بود که او بیکس مروت نمیکند و آتشی چیکه از شریعت
او تجاوز میکنند با ایشان اصلا ترحم نمیکند بلکه لعنت با ایشان رحم
را نمیدانند که چیست زیرا که خدا او توسط موسی شریعت محکم قرار
داده است و در الواح مرقوم است که هر چه شریعت میگوید بایستی
بانظر عمل کرده شود و ساقط نمیشود چنانکه در جای دیگر میگوید ملعون
است کسیکه ثابت نباشد در تمامی احکام شریعت تا آنکه همه را
بجا آورد و چون همه انسان گناهکارند و از شریعت تعدی و
تجاوز نموده اند شریعت بر آنها رحم نمیکند بلکه حکم میکند که آنها
خواهند مرد وفادار گفت اینها را خوب میدانم بعد بوفادار گفت
از آنکه به بدره فروتنی داخل شدی آیا مدتی با کسی ملاقات کردی یا
وفادار گفت بلی یک شخصی که قناعت نامی را ملاقات کردم
که او خواهشمند بود که مراجعت همراه خودش مرا ترغیب بازدید و سببی
که از برای مراجعت میگفت این بود که در این دره فروتنی
مطلقا حرمت و جلال برای من نیست گفت که رفتن در این دره
الا کسی

را این است که همه دوستان ترا بینی متکبر و مغرور و خودپسند و جلال دنیوی
و غیر اینها را میرسانند و نیز گفت میدانم که هرگاه حقیقة چنین اینه
سازی که در میان است و مثل این دره روی آنها را هیچ خوش نمی آید
مسیحی گفت او را چه جواب دادی وفادار گفت او را گفتم که اگر چه
ممکن است که اینهمه اشخاصی را که ذکر ایشان نمودی مرا از اقوام خلف
بوده اند و آن صحیح است زیرا که حقیقة آنها از حیثیت جسم
خویشان من هستند ولی از وقتی که حاضر شدم مرا قبول نکردند
و من نیز آنها را ترک کردم لهذا الکل ایشان با من مثل بیگانه میکنند
علاوه بر اینها او را گفتم که با من در این دره بیا صحیح که نه دانسته زیرا که
تواضع بیشتر و عزت است و تکبر پیش رو خضوع و شکستگی است
و گذشتن از این دره تا آنکه برسیم بجزیره صاحبان فهم و کمک عقلا تا عزت
میدارند بیشتر میپسندم از آنکه اختیار نمایم چیزی را که تو
آنرا بیشتر شایسته دوستی میدانی مسیحی گفت دیگر کسی را ملاقات
نکردی وفادار گفت بلی شخصی خجالت نام را ملاقات کردم
که اسم بی مسمائی داشت چرا که من بعد از تمامی دلایل و براهین

خجالت میکشند و ساکت میشوند ولی این شخص خجالت تام اصلا نمیکشد بلکه منفعل میشود
و نه حیا میکند که یک شخص مسیحی گفت من از تو نام میگیرم و فادار
گفت او مطلق این ایراد میکرد و میگفت که این کار ضایع
است که شخص در باب دین اندیشه نماید و نیز میگفت که از نامردی
که کسی عقل روحانی را که بدقت اختیار خود و بد را بد بداند داشته
باشد و اگر شخص سخنان واعظ حقیقت چنان حفظ نماید که
حرف به حرف از آن از اد دستور ریکه عادت دیگران است از حفظ
نماید از این جهت حرف به حرف باعث استهزاء اهل ارمنه خواهد گردید
و نیز ایراد میگرفت که کسی از بزرگان و دانشمندان و عاقلان هم عقلی
نداردند و لهذا هرگاه اینها هم با بله بودند رغبت نمیکشند در رغبت بخطر
انداختن همه اشیاء لطیفه از برای شیئی غیر معلوم نمیکردیدند
همراه اینها این عقلیات را هم آنچنانکه نشنیدند نشنیدند و علاوه این ها
ایرادهای دیگر هم داشت اکثر از آشنایی هایی که در ارمنه فقط بیچ
میرفتند بسیت و دولت بود و نیز اینها در همه فنون طبیعی بید آشتی نیز
و بی بهره بودند و بجهالت تام از این حرفها بسیار میگفت تا اینکه
میگفت منقد شیعیه گریه و زاری میکنند در استماع موعظه اعظم
ایراد علما

آنگاه سبب خجالت او است و کسیکه او کنایه و نا گرفتن عکس خجالت از مراجعت
نماید اینهم باعث خجالت او است و همچنین کسیکه از جمیع آرایش
آرزو تقصیرات نیک مقصود نیست بطلبد یا از کسی چیزی
اخذ که عوض از راه هدایت اینهم باعث خجالت او است
و نیز میگفت که دین باعث آنست که کسی از بزرگان دوری جوید که همه
کمی از حفظها که دارند و آن این حفظها را بلفظ بسبکتر
فرماید و نیز میگفت دین باعث آنست که کسی قبول کند
و محترم دارد اشخاصی را از این جهت که مرادشان دینی
او میباشد و میگفت اما اینها باعث خجالت شخص میشوند
مسیحی گفت مسیحی گفت دیگر او را باید گفت وفادار گفت او را که گفتم
در ابتدا اندیشتم و چگونه نیله آن قدر بخطر اهم انداخت
چون ام از شرمندگی سرخ گردید یعنی آن خجالت تام باعث شده
و نزدیک بود که بکلی مرا از سهل سخن من ساز دولی آخر الامر
بفکر آن افتادم که آنچه نزد خلق مطلوب است آن نزد
خدا تعالی مبغوض است و باز فکر کردم که این خجالت تام

شبهات
در بارهٔ داشت انسان را الهام میدهد ولی در خصوص آنکه خدائیست
و کلام او چیست فرمایشات او که ابتدا اعدا الهامی
میدهد و علاوه بر این عرض کنم که در روز جزا که محکوم بحیات
خوش ابدی بجات و هدایت ابدی خواهیم شد در آنجا
وقت خواهش های این دار غرور هیچ حرفی و نجات نخواهیم
داشت بلکه بر وفق حکمت و شریعت خدای تعالی محکوم
خواهیم شد و در آنجا شاکی و کافر از همه بر کنار خواهند
شد لهذا فکر کنم که آنچه خدا ایفا به بهترین چیزهاست
اگرچه همه اهل جهان لعنتشان فریشی باشند و همچنان
آنچه را که امروز نیکو داشته اینها را لعنت خواهند گرچه
اگرچه تمام خلق کنند فساد اینها رفتار کنم باشند لیکن اینها
حقیقتاً بهترین چیزها است چرا که خداوند دین و آئین محمد
ترجیح و امتیاز کنم است و همچنان عقل و دانش را که بدقت
ابتدا زند و خوب بازدید ها را ترجیح داده و همچنان آنانیکه از
برای ملکوت آسمان هدف البته میزنند حقیقتاً عاقلترین
فقط

خلقند و چنین شخص فقیر که مسیح او دوست میدارد و دولت هند
را است از بزرگترین اشخاص این جهان که مسیح لیکن نمیورزند
لیکن ای جاهلان تمام بر وی که دشمن نجات من تو ای چگونه ترا
بر خلاف پادشاه حقیقی قبول کنم در صورتیکه ترا قبول کنم
در وقت آمدن امر خدا چگونه بچهره اش نظر کنم هرگاه آنکه
از راهها و لوگران او غافل گشتم چگونه منتظر برکات و
نجات او شوم * مردان گرفتار برادر که کار کرد
حقیقتاً این جاهلان تمام شخص شریر با جرئت بود و مشکل
بود که از رفاقت او دور شوم چرا که مرا نصیحت کرد و
منصب بطور همواری در لوکس من بعضی چیزهای ضعیف
را که بسته بدین بود ملکوت افراد امر او را گفتم شریعت
در این خصوص باطل است ولی زیرا که اینها نیز را که حقیر
و شمارش بیشترین جدل است و در آنها چیزی نیست اوامر
ازان شخص مردم گذشتم چنین او را ابد و را از ختم شروع
سرود خواندن محفل میرسد هر لحظه صوت مهمانان
بر مطیعان صدا از آسمان مختلف این امتحانات که

[illegible]

به زیر پای آینه می آیند همی : امتحانات پنهانی در پنهان :
تجربه حاصل کنند زین امتحان : جسمها آیند و یا اندک زمان :
گاه مغلوب است که مغلوب جسم : از صدای این جهان ای تکیه دان :
پس خوش نشانی دهند آن : میبرد مردانه از این ورطه جان :

مسیحی گفت ای برادر خشنودم که با اینطور دلیری سخن گفت
این شخص [illegible] زیرا که آنشخص بالنسبه با اشخاص دیگر
اسم پرگو دارد زیرا که آن قدر جرئت دارد که ما را در کوچه ها
توقف نمیدهد و سرزنش میکنند که ما را در حضور کلمات ها جلب
ساکت نمیکنند ما را از اینکه خوب است تا حالا [illegible]
شویم و صفا و همراه ، جرئت بنموده هرگز که با اینطور سخن نمیگوید
ولی ما باید او را امانت نمائیم زیرا که به وجه اینهمه [illegible]
و گرفتار [illegible] را فریفته نمیکنند مگر اشخاص احمق را
مسیحی گفت پس در رؤیا ام دیدم وقتی که میرفتیم اتفاقاً
وفادار بطرف نظری کرد شخصی را که اسم او پرگو بود
دید که در برابر آن بقدر [illegible] قدمی میرفت و او
مردی بلند قامت بود و از دور خوشتر از نزدیکش بود

وفادار

وفادار با آنهم چنین گفتگو می نمود وفادار گفت ای دوست کجا
آیا بطرف [illegible] گفت بهمان مکان میروم و خشنودی
[illegible] صحبت شما خواهم بود وفادار گفت پس بیا تا اوقات
خود را بگفتگو درباره آن چیزهائیکه مفید اند صرف کنیم پرگو گفت
حرف زدن در باب چیزهائیکه خوب است چه با شما و چه با غیر
مرا بسیار پسندیده است و خشنودم ولی اکثری از خلق گفتگوها در
باب چیزهای بیهوده را بیشتر ترجیح میدهند و این مطلب مرا غم
بیجا است وفادار گفت البته این مطلب رنجش خاطرها است
زیرا که از برای بکار بردن دهان و زبان انسان در روی زمین
چه چیز آنقدر شایستگی دارد مثل چیزهائیکه منسوب بخدای
آسمانهاست پرگو گفت شما را البته بسیار خوب می پسندم
زیرا که گفتگوهای شما پر اثر است علاوه بر آن میگویم چه چیزها
آن قدر خوش و مفید است و این در صورتیست که شخص از
چیزهای عجیب [illegible] لذت میبرند اگر شخص دوست داشته باشد
که از تواریخ و سیر و یا از اسرار اشیاء و یا در باب معجزات
انبیا و اولیا یا عجایب و علامات گفتگو نماید اینها

انقدر خوشی و شیرینی خواهد یافت بطوریکه در کتب سماوی ثبت و
قلمی شد وفادار گفت این صحیح است ولی فقط باید چنین
باشد که در گفتگوی شما از این چیزها فایده حاصل گردد زیرا که
گفت همان است که گفتم زیرا که گفتگو درباره این چیزها بسیار
مفید است زیرا که باینطور شخص مبتدی از دانش چیزهای
بسیاری را بفهمند شد میتواند بطالت و فنای چیزهای دنیوی
را و سود و منفعت چیزهای اخروی تحقیق نماید و این
عام است بین شخص میتواند تسلیم کند که توبه کردن و ایمان آوردن و
و دعا نمودن و صبر و تحمل کردن چقدر ثمرها و فایدها دارند و
علاوه بر اینها میتواند جهالت غلطها را درک نماید و میفهمد که
بچه طور نادانان را تعلیم دهد وفادار گفت همه اینها صحیح است
خشنودم که این چیزها را از شما شنیدم زیرا که گفت آه گفتگو
نمودن صحبت دارد که بسیار کم اشخاص یافت میشوند که بفهمند
از برای تحصیل عوض حیات ابدی ایمان و توفیق در
جان شخص از همه چیزها لازم و واجب تر است تا بیشتر

بیشتر

بیشتر از این خلق در راه عیش و عزت دنیا تلاش نماید که باید اعمال شخص
بهیچوجه نمیتواند بملکوت آسمانها یعنی بدرجات قرب الهی برسد
بلکه بر جمیع خلق اولاً و بالذات تحقیق شناختن توحید و تنزیه و تقدیس
الهی لازم است و ثانیاً تحقیق معارف انبیا و رسل و صفات و
عادات ایشان را نماید و ثالثاً تحقیق عقاید حقه در رسالات
انبیا و فرمایشات ایشان و صفات و عادات و
نورانیت ایشان را نماید و همه جا به این ایمان و اذعان
کند و از اینها هیچ اعراض نکند و هیچ از آنها را انکار نکند تا
او را بملکوت اعلی راه دهند و اهل آنجا او را در مجلس خود صفا
دهند وفادار گفت که فهمیدن این علوم آسان نیست درباره این چیزها همه
از بخشش خدائی است که هیچکس بتوسط این گفتگوها تنها
نمیرسد زیرا که گفت بلی همین طور است زیرا که شخص نمیتواند
چیزی را قبول کند الا آنکه از آسمان باو بخشیده شود یعنی که
از عطای خدائی و از جهت لطف و توفیق فهمید مطالب عالیه عمل
کند وفادار گفت خوب آن یک چیزی که درباره وقت بر آن محل

گفتگو کردیم چیست زیرا که گفت هرچه شما بخواهید چه دربارهٔ چیزهای
آسمانی یا دنیوی یا چیزهای اخلاقی یا چیزهای مقدس یا غیر مقدس و
چیزهای گذشته و یا آینده و چیزهای خارجه و یا داخله و چیزهای لیس
لازم و یا چیزهای اتفاقی در صورتیکه همه اینها برای ما فایده مند
باشند گفتگو میکنیم در آنوقت وفادار شروع بتعجب کردن نمود
و بطرف مسیحی قدم زد زیرا که در همهٔ این اوقات بتنهائی میرفت
ما مسیحی بطور همواره گفته چه مصاحب دلیری تحقیق نموده‌ام
یقیناً این شخص صاحب بسیار رفیق خواهد بود با این گفتگو
مسیحی قدری خندید و گفت این مرد که شما او را اینقدر می
پسندید بواسطه زبانش هر کس که از اشخاص که او را
نشناسند اغوا خواهد کرد وفادار گفت پس شما او را
میشناسید مسیحی گفت بلی او را میشناسم بهتر از آنکه
او خودش او را میشناسد وفادار گفت بگوئید که او کیست
مسیحی گفت اسمش زبان‌آور است در بلد ما مسکن دارد و تعجب دارم

که درباب

که درباب او نشناسید مگر فقط بخاطرم میآید که بلد ما بزرگ است
نیست اگر او را ندیده باشید و نشناخته وفادار گفت او پسر
کیست و مسکنش کجا است مسیحی گفت او پسر یک شخص خوش
کلام نامی است و مسکنش در کوچه یاوه‌گو مشهور است
و با وجود خوشی زبانش شخص پستی است وفادار
گفت خوب بنظر میآید که بسیار خوش صورت است
مسیحی گفت برای آنهائیکه او را خوب نمیشناسند اینطور است
زیرا که در جای دور از وطن بنظر میآید ولی در وطن خود بسیار
کراهت منظر است اینها بیشتر بنگرید میدانم این شخص
بد صاحب پستی و بی گفتگو در اعتبار است چنانکه الحال شما
گفتگو میکنید همینطور در وقت اینکه ... میشنید
گفتگو خواهد کرد و چنین سرش از آتش میدهد بیشتر گرم گفتگو
این گفتگوها در دهان او بیشتر میشود و دین در دلش
و در خانه و یا در رفتارش جائی ندارد هرچه دارد همه اسرا

در زبانش دارد و دین ادم است که در زبانش صدا میکند و مادر
گفت اگر چنین است پس دریاها ایمز دلیل بر فریفته شما
بعقم مسیح گفت یقینا فریفته شما بود زیرا او دریاها را دعا و توبه و طهارت
وایمان و تولد نو گفتگو میکنند ولی دریاها آنها فقط گفتگو کردند
دیگر هیچ چیز نمیدانند و میدانم انچه را که دریاها او گفته ام و
بیکیم همه اش صدف است بطوریکه سفید تخم از مرغ خالی
است همان طور خالی و از دین خالی است هیچ دعا و هیچ
لذت از توبه که هیچ گناه در خانه او نیست بلی حیوان ان کسب
خودش از این شخص خدا را خیلی بهتر عبادت میکند
در نظر او همه آنانیکه او را میشناسند او لکه و معیوب و
باعث خجالت و ملامت دین است لب هیچ او شکل
است در آن شهری که او ساکن است یک حرف خوب دریاها
دین زده شخص عوام الناس که او را میشناسند میگویند
که در خانه شهر مقدس و در وطن دین است غیب فقیر

آمده

همیشه در کج خلقی است و نوکران معلم زنان حق فحش زن بیدر
و حرفهای زشت میدهند میزنند که نمیدانند با او چه بکنند و چه بگویند
و مردم میگویند آمرزش با ترکها بهتر است تا آمرزش با او
چرا که ترکها با زنهای خود دارند و اما این شخص زنی که هر گاه
مکتش لنت در آمرزش زیادتی میکند و کول میزند و
فریب میدهد و معبود من شاهد است و اگر در اشخاص بروند
عقل روحانی سو به بینند و از حالت آنها بفهمند که در
هندوستان و هندی هستند انها را اگه و کودن و سالوس میخوانند
و کلمات انها سو را رد میکنند و بواسطه این رفتار شرمسارند
لغزش بسیاری از مردم شما است و هر گاه خدا او سو بلغت
نماید باعث ... گشته بسیاری دیگر خواهند شد دیندار گفت خوب
میبینیم که گفتن و عمل کردن دو چیز اند و بهوشیاری ... تفاوت
در میان آنها میگذاریم مسیح گفت البته انها دو چیز و فرق
میان انها مثل فرق روح و بدن است چنانکه بدن بدون روح

مثل نقش مرده است همچنین گفتن تنها نیز مثل نقش مرده است و بس
روح دین عمل و دین بی عمل نزد خدا و رسول او مثل نقش است که
یتیمان و زنان بیوه را در هنگام تنگدستی تفحص نماید و حق
از اندیشه دنیوی نگاه داشتن یعنی از حرام و شبهه اجتناب آنهم
ن زند و برای تو آن ثمرها خبر دارد و چنین میکنند که بر گفتن
و کم شنیدن شخص را خوب بسنید و با بی حیائی بالمره ان خوه
می فرمید و کیا یتفهمه اشنیدن و عمل کردن با ثمرات بشد
باشنیدن لحم و لیس گفتگو کردن کفایت نمیکند بلکه ثابت شد
است که ثمره حقیقت در دل و زندگی شخص است بلکه باید
خاطر جمع شویم که در روز دیوان حشر ملکم برای ان ثمرات
و اعمال و عقیده ایشان خواهد شد و با آنها گفته نخواهد شد
که ایا باور کردید یا نه بلکه گفته خواهد شد که اعمال ان کو
چه قدر است و عقاید تان صحیح است یا فاسد است و لیس و بنی
دو سر آنها ملکم صدائی داد بر خواهد شد و جزا و سزا خواهند دید

دید

و مثل این جهان که من زرده شناخت و شما میدانید که در وقت زرع
مردمان جز ثمره حبوبات چیزی نمی طلبند پس در قیامت هم چیزیکه
از ایمان نباشد قبول کرده نمیشود ولی ایمان را میگیریم تا آنکه
نشانه آن دهم در آن روز دیوان اقرار کرده توجه قدر
بیت خواهد بود چنانکه موسی در سفر لویان میگوید در آنجا که
حیوانات یک سو بیان میکند میفرماید بهایم یک آنستکه سم شان چاک
و نشخوار کننده باشد نه آنکه سم شان چاک و لیس باید نشخوار
کننده باشد و بس تا آنکه باشد بلکه خرگوش نشخوار کننده است
ولی با وجود آن پاک نیست زیرا که سم شان چاک نیست و این مثل در
حق زاهد تو است که نشخوار کننده است و انتشار تفحص میکنند
و کلام را میجایند ولی سم شان چاک نیست یعنی از سعادت کنا مکار ان
دوری نمی نماید و مثل خرگوش ها که نیک نیا جز سرا دارد لهذا
پاک نیست پس اشخاص به بسیار گفتگو میکنند مثل گرتاین نغیر
کننده با سیخ نفقه آن کسانی اند پس آنها مثل ان سم حبوب شده کلام
شعور بینی بدون ایمان حقیقی و بدون توفیق الهی گفتگو ما کنند

واز اینجهة چنین اشخاصی با وجودیکه صدای آنها در گفتگو خوش است

بکار نمی‌آید و از فرشته است هرگز در ملکوت آسمان در میان

فرزندان انسان اعمال و جنود الهی گذارده نخواهند شد وفادار

از زائر پرسید که توفیق خدائی وقتیکه در دل شخص یافت میشود

چگونه حاصل میشود [illegible] زائر گفت بطور مختصر اول آنکه

که توفیق خدائی بنده را در دل باعث آن میشود که از اعمال

خلاف گناه کند دوم وفادار گفت نه صبر کن یک یک از آنها

فکر کنیم بهتر است که بگوئی توفیق خدا چه طور آشکار

میسازد که [illegible] داشتن گناه خوب کرد زائر گفت

گفت در میان فرار کردن از گناه و مکروه داشتن گناه بسیار

فرق است وفادار گفت البته فرق است شخص میتواند

بجهة مصلحت خود از گناه فرار کند ولی نمیتواند از گناه

مکروه دارد مگر آنکه از روی خدا ترس داشته باشد آنچه باعث شد از

اشخاص بسیار میبینیم که در منبر از گناه فرار میکنند ولی

در دل در خانه و در رفتار خود مایل اند [illegible] که متحمل

گناه شوند مثل [illegible] که [illegible] [illegible]

دارد

۱۳

داور را میکشد دختر بد خطاب میکند و بعد او را [illegible] کشیدا

مشغول بوسیدن او میگردد زائر گفت میفهمم که شما

میخواهید ایراد بگیرید وفادار گفت خیر میخواهم چیزها را

بطور راست و تحقیق بفهمیم دویم آن چیست زائر گفت

گفت در این عظم در باب احکام الهی است وفادار

گفت این علامات در مرتبه اول باشد و این

هم صحیح چرا که [illegible] شخص تحقیقات از احکام الهی

[illegible] با وجود این هیچ توفیق در باطن او نباشد

از اینجهة دارای علم نباشد شخصیکه خواهش [illegible]

خود بوده باشد و آن عمل نباید شخص میتواند دانش

زیاد داشته باشد ولی ایمان نداشته باشد لهذا

این علامات صحیح است [illegible] [illegible] [illegible]

هستند [illegible] داشتن علم خوب است لهذا [illegible]

[illegible] چیزی است که از تصور اشیاء

[illegible] که توفیق ایمان [illegible] همراه [illegible]

که شخص ابهی به یاد دیگر که اراده خدا را از دل بجا آورد
وان قسم اول از دانش گفتگو کنند کانرا مفید است ولی شخص
مندین آشنا نه بدون قسم ثانی نخواهد شد چنانکه در
مقام دعا عرض حاجت عرض میکنند خدایا مرا فهیم گردان
تا شریعت ترا منظور داشته تمام قلب خود آنها را محفوظ
دارم و بمضمون آنها عمل کنم تا مقبول درگاه تو شوم
زیرا که نه آنکه حرف فرستاده او مقبول درگاه الله است
بلکه هر کسی که خدا او را میشناسد او مقبول و ناجی است
زیرا که گفت من منتظر این قسم گفتگوها نخواهم و بجواب
دادن این سر الدت مانمی بینم مرا آگاهی دهید که از
چه سبب است که اینطور رسوالدت را از من میپائید وفادار
گفت در باب شما از اینمردم شنیده ام که چنین شخصی
هستید که دین شما در زبان واقع است و رفتار
شما اقرار دین شما را تکذیب میکند چرا که دین شما
دینی نه وظع و ناپاکی و سوگند و زدن و دروغ گفتن و رفاقت

بار

اثر بدعای ... بمعنی ... اللهم ... در نیک ... حکمت ... عالی

۱۴

با اهل طرد و عزه با هم دیگر مطابق است چنانکه مثل مشهور است در
باره بیگران فاحشه که باعث خجلت همه زنان است در شما صحیح است
که بلفظ کفر که شما باعث خجالت همه مقربین دین هستید زیرا که
گفت چون شما از امور ... هستید که گفتگوی حرف دین را قبول میکنید
و بدون شاهد و بینه حکم میدهید من نمیتوانم نتیجه غیر از این
بگیرم که شما یک شخص ایرادگیر ... دارید هستید که
شایسته گفتگو کردن نیستید لهذا خدا حافظ و از میان برفت
مسیحی نو فادار ... گردید که با او چنین گفتگوی آشکار
کرده بود در این روزها کمتر از این فضیحتهای بیشتر در میان اینمردم
یافت میشود از این جهت دین در دنیا بسیار اشخاص
تنفر میکنند زیرا که این اشخاص ایمان را بگو که دین
آنها در زبان آنها است و بس که در رفتار حرف فاسق
و فاجرند چطور آنها به رفاقت خدا ترسان فایز میشوند بلکه
مردم را بجهت حقد در دنیا باضطراب میاندازند و دین ... را

بیک

میوه بی زنده شد واعظین غیر متعظ و علماء بی تقوا و دیانت

که اشخاص یکدل را میرنجانند : و دیدی که چگونه آن سخن گو :
بر گفت گشود پر زینت : طاوس صفت بجلوه آمد :
میداد ز نطق بسکه قوه : لیکن چو عیان شود بعالم :
تو گوئی زمین بود به بازو : چون هم در سخن اید آن سخندان :
اندر شکنند شاخ پر گو : مانند مه بهار رد شد :
در کاست شد ضعیف و پست : هر کس که ندارد قوت دین :
اندر دل خویش اسم ندشتی کو : تو شد ز راه گذارد است :
قدر و شرف و مقام و نیرو : پس مسیحی و وفادار گفتگو کنان که در

دران بیابان میرفتند و نزدیک بود که بیرون آیند اتفاقاً وفادار بعقب سر نظر کرد و شخصی را دید که بطرف ایشان میآید و او را شناخت و بمسیحی گفت دوست خوب من مژده دهنده است وفادار گفت خوب جاسته است در این وقت مژده دهنده رسید و بایشان سلام داد و تعارف کرد که سلام بر شما

در باران

در باره ان شما برادری دوستان من از آن وقت آخرین که رفته ام جدا شدیم بر شما چگونه گذشته است مسیحی و وفادار چیزهائیکه بر ایشان در سفر واقع شده بود بیان کردند مژده دهنده گفت بسیار خشنودم از اینکه شما در سفر ظفر یافته اید و با وجود ضعفها لیکن را با مرور زمان راه انگاه داشته اید دیگر چند کلام بگوید. الحال که دارید مجالی تاج ایمان شما را بر نشاند بجهت آنکه دین شما در پیش شما باشد و ایمان شما در باطن جزها را که محکم باشد ملتفت باشید که شیطان در آنها داخل شود پس مسیحی او را از جهت نصیحتش شکر نمود مژده دهنده گفت که شما نزدیک است که از این بیابان بیرون آئید و بزودی داخل بلدی خواهید شد و در آن بلد دشمنان بر شما سخت حمله ور خواهند شد و جد و جهد خواهند نمود که شما را بکشند ولی چون بان بلد رسیدید الحال که بیان نمودم از آنها واقع خواهد گردید در آن وقت دوست خود را بخاطر آورید و مردانه باشید و نفوس

خود را باهمگی کرداری کنند که این است بسیار بید لی مختصر مقدسه
مسیحی و باوفادار از آن بیابان بیرون آمدند بعد از زمان
قلیلی بلدی را که اسم آن باطلیت بود دیدند و در آن
بلد بازاری را که اسم آن بازار باطلیت بود دیدند که آنرا برپا
میدارند و تمام مدت سال بازار است و این بازار تازه برپا نشده است
بلکه از قدیم برپا بوده است و آن بازار و بلد باطلیت کنایه از دنیای فانی
باطلست که اهل روزگار طالب و جویای منفعت و لذت و فرحت و
عزت این جهانند که انبیا و اولیا همه را باطل و باطلیت
خوانده‌اند و مؤمنین و اهل حق در هر زمان اگرچه مدتی در
این دنیا زیست کرده‌اند ولی چیزهای آنرا حقیر و پست شمرده‌اند
و طالب بقا بوده‌اند و بواسطه این جهان اینها بوسعید و ابله و مجنون گفته‌اند
و آنچه سال است تا حال اذیت و زحمت میرسانیدند خلاصه
مژده دهنده گفت ابتدای این بازار از ... قریب
ده هزار سال قبل از این حاجیان که بشهر آسمانی میرفتند

بطوریکه

بطوریکه حالا این دو شخص حاجی میروند بعلزبوب و اپلیون و لقیون
و مصاحبان ایشان از آثار قدم حاجیان که نموده بودند فهمیدند
که سر راه حاجیان بآن شهر و بازار باطلیت میگذرد پس مصلحت
دیدند بازاری در آنجا برپا کنند یعنی بازاریکه در آن باید همه انواع
باطلیت بفروش برسد که در تمام سال باید آن بازار برپا باشد
لهذا در این بازار همه نوع امتعه التجار از جمله خانها و زمینها و
کسبها و حکایتها و عزتها و سرافرازیها و لقبها و دولتها و مملکتها
و شهوتها و خشنودیها و هر نوع لذات چون فاحشه‌ها و فرجها
و زنان و شوهران و فرزندان و آقایان و نوکران و زندگیها
و خونها و جسدها و جانها و نقره و طلا و جواهرات و مروارید
و سنگهای گرانبها و سایر اینها و غیر اینها فروخته میشود و
علاوه براین در این بازار هر نوع جادوها و فریبها و بازیها
و شوخیها و احمقیها و میمونها و حرامزادها و بیکارها و کولیها
از هر نوع همیشه اوقات دیده میشوند و نیز دزدیها و قتلها

وزنها را وسر کند خورندگان دروغ که قباحت آنها بسیار عظیم است
در الجا بگفت دنیا ملی‌شود و چنانکه در بازارها [illegible] که از آن
کوچکترند بعضی کوچه‌ها و جاها با نام مخصوص هستند که در آنجا
چنان و چنین متاعها بفروش میرسند و در آن کوچه‌ها متاعهای
آن بازار زودتر یافت میشود و چنانکه ذکر شد راه این شهر
ساوی از وسط این بلد از میان بازار بیرون میگذرد
بلد واقع است یعنی دو شهر ساوی راهی بغیر از این بلده با طلبت
ندارد و این شهر و بازار قدیم است و مدت مدیدی است که برپا
شده است در واقع بازار عظیمی است و چنانکه گفتیم حاجیان
حاجیان از وسط این بازار میگذرند و [illegible] میرسند
و چون وارد بازار میشدند همه اهل بازار مضطرب میشدند
گویا از جهت ورود ایشان بلد در همهمه بود و آن از چند سبب بود
اول سبب اینکه حاجیان ملبس بلباس حاجیانه بودند که آن
با جامه‌های تجاران بازار تفاوت داشت لهذا اهل
بازار نظر بسیار عظیم برایشان داشتند بعضی میگفتند

که آنها

که آنها ایلچیانند و بعضی میگفتند که دیوانه‌اند و بعضی میگفتند
که اشخاص خارج از رسم‌اند ثانیاً چنانکه از جهت لباس
آنها تعجب میکردند نیز از جهت زبان آنها هم تعجب داشتند
زیرا که کم اشخاص بودند که زبان آنها را بفهمند چرا که
آنها زبان [illegible] حرف میزدند و [illegible] سرتاسر بازار چون
خارجی نظر میکردند ثالثاً این تجار که تعجب زیاد میکردند
از آن جهت بود که حاجیان همه آن متاعها را حقیر میشمردند
بلکه میل نداشتند که نظر با آنها هم بیندازند و اگر دعوت
شان میکردند که از آنها بخرند ایشان انگشت بگوش خود
میکردند و فرار میکردند که چشمهاشان از نگاه کردن باسباب
لطافت برگردان و [illegible] بایستند و [illegible] با آنها
میدادند که کسب و تجارت ما در اسلام است اتفاقاً شخصی
رفتار حاجیان را ملاحظه کرده استهزاء ایشان را گفت چه
میخواهید بخرید ولی ایشان بنظر [illegible] نگریسته گفتند

که حقیقت را میخریم واین کلمه باعث آن شد که حاجیان را ابلهٔ حقه
شمارند که بعضی را استهزا میکردند و بعضی را طعن میزدند و
بعضی را مذمت میکردند و بعضی دیگر میزدند و فحش میدادند
آخر الامر در بازار همهمه و اضطراب عظیم بدرجهٔ واقع شد
که همه نظام مغشوش گردید و در این وقت یکی ملحق رئیس
بازار رسانیدند که او بزودی بازپس آمد بعضی از امین
ترین دوستان خود را از جانب خود مأمور نمود که آن
اشخاص را که نزدیک بودن بازار را از جهت اسباب خراب کردند
از برای تفتیش حاضر کنند پس آن اشخاص را حاضر کردند
و آن اشخاصیکه از برای رسیدگی گشته بودند از آنها
پرسیدند که شما از کجا آمده اید و بکجا میروید و با این لباسهای
غیر معمول در اینجا چه میکنید ایشان آنها را آگاهی دادند
که ما حاجیان و مسافران اینجهان هستیم و نگاههای آسمانی
خود میرویم و چشم بالا بلند و کسیه نگار آن هم هیچ دست

ادوار

آو بری نداده ایم که با بعضی طور به بدرفتاری نمایند و در سفر ما
زحمت دهند جز اینکه شخصی از ما پرسید که چه میخواهید بخرید
گفتیم که حقیقت را میخریم ولی آنانیکه از برای تفتیش
مقرر شما بعضی باور ننمودند جز اینکه گفتند شما مجنون
و یا دیوانه اید و یا از برای مضطرب نمودن بازار آمده اید
لهذا ایشان را گرفتند و زدند و چوبکاری و فلک الم نمودند پس
آن حاجیان را در قفسها حبس نمودند تا اینکه تماشاگاه
اهل بازار شوند هرچه در آن حبس بودند و مورد استهزا
و مسخره و شوخی و کینه و انتقام اشخاص اهل بازار شدند
و بزرگان آن بازار هم هر الحظه برایشان واقع شده بود
میخندیدند ولی حاجیان متحمل ایه مصائب شما دشنام بعوض
دشنام نمیدادند بلکه دعای خیر میخواندند و در عوض سخنان
بد سخنان خوب میگفتند و در عوض ضررها احسانها میکردند
پس بعضی از مردمان بازار که این طور رفتار را از حاجیان

[illegible]

ملاحظه‌ای نکنند و تعصب [illegible] از دیگران کمتر بود از سبب [illegible] سو که
علی الاتصال این اشخاص [illegible] بالنسبه بی‌جا [illegible] شروع
بمقاومت و ایراد بر آنها نمودند پس آنها با [illegible] بطور
غضب سخنان [illegible] گفتند و اینها [illegible] مردمان
در قفس اشخاص بد [illegible] ایشان [illegible] گفتند [illegible] چنین
میرسد که از رفقای ایشان هستند و باید از [illegible]
حقه [illegible] اینها جواب [illegible] میکنیم
مردمان [illegible] و وقار [illegible] و قصد [illegible]
ندارند و لیکن [illegible] بازار بالنسبه باین اشخاص
که با اینها [illegible] بیشتر از آنچه که
در قفس حبس و معلول [illegible] سخنان [illegible]
که از طرفین [illegible] در میان [illegible]
[illegible] بار دیگر این دو شخص [illegible]
بحضور [illegible] آورده [illegible]
کرده [illegible] در بازار چندی [illegible]

[illegible]

19

واقع شده اینها هستند لهذا آنها [illegible] نزدند و با آنها
معلول [illegible] فرستادند [illegible] بزنجیر از برای عبرت و تهدید
دیگران در میان بازار گردش دادند که مبادا کسی
بجهت خاطر آنها [illegible] آنها متفق شوند
ولی مسیحی و وفادار بیشتر از پیشتر رفتار عاقلانه داشتند
دقتی [illegible] آنها واقع [illegible] آنقدر
علم [illegible] میکردند که بعضی [illegible] بطرف
آنها [illegible] و این واقعه [illegible] عظیم
اند [illegible] دو شخص را [illegible] گرفتند و بکشتن
اینها مصمم شدند لهذا اینها را [illegible] که [illegible]
اینها را [illegible] و اغوا [illegible]
[illegible] امر بازار [illegible] امر شده
بار دیگر [illegible]
لهذا اینها [illegible]

پس رئیس بازار دیگر مانع را که فرصت داشتند مقرر نمود حاجیان را
از برای محاکمه برده آوردند تا آنکه بر آنها حکم بر عذاب نمایند
پس حاجیان را نزد دشمنان آوردند و اسم قاضی لا ینبغی الخیر
بود و شکایت نامه از هر دو ایشان در دست داشتند باین مضمون
که این دو نفر دشمنان و مضطرب کنندگان تجارت شهر و در
بلد غفلت شهها و هدا لها کردند و آنها شریعت امیر محمود
حقیر شمرده یکطرفه بعد از البوت حیلها بر خطر خود شان
مایل کرده اند پس وفادار شروع بجواب نمود که من مخالفت
نکنم مگر او پس که آن کس مخالفت نموده است شخصی را که از
علیین اعلا تر است و نیست باعث اشی گفت که هیچ نگفتم
از اینکه مرد صلح جوی هستم و شخصی که بطرف با مکر یا او
از ذیل حقیقت و بیحرمتی ما بوده که شک باهم رسانیده و
آنها از بد به بدتر رود که از پس قاضی لا ینبغی الخیر اعلان
داد اشخاصی را که از برای ایشان خواهند شاه و بر ضد محبوس

دیوانخانه

ذم الغدو صاحب فرشها
دیوانخانه اگر چیزی دارند بگویند پس سه شاهد یعنی حسد و باطل
اعتقاد میهمان شر آمده قاضی از آنها پرسید که آیا محبوس
دیوانخانه را میشناسید و یا در باب آنها شهادتی دارید
بگوئید پس حسد بر خاست باین مضمون گفت که ای آقایم
مدتی است که این آدم را شناختم و در این مجلس محترم قسم
شهادت میدهم که او دشمن است قاضی گفت صبر کن ای یاران او را
قسم میدهند پس او را قسم دادند بعد از آن حسد گفت ای آقایم
این آدم با وجود همینکه نا چیزی است یک از رذیل ترین دولت آسیا
او نه امیر و نه صلح و نه شریعت قاضی ما را رعایت نمی کند
بلکه حتی المقدور سعی میکند که همه مردم را مختلف کند
بعضی از توهمات که بلند رضایت پادشاه است
که او آن توهمات را اصل الاصول ایمان و قدرت میداند
و تفصیلاً گفتم از او شنیدم که میگفت که مسیح

وقواعد با طبیعت مطابق است یکدیگر را نمیتوانند با یکدیگر
متفق شوند [illegible] بتوسط این گفتگو فقط نه بلکه همه
اعمال [illegible] بلکه با هم [illegible] ترکیب شده
اینها هم [illegible] است
و با طلب اعتقاد [illegible] و گفتند که شخصی [illegible]
[illegible] پرسید که از برای این [illegible] چه شهرهای
[illegible] قسم دادند او شروع [illegible] باین طور گفت با طلب
اعتقاد [illegible] این شخص
ندیدم ولی دانستم که او مرد بسیار مقدسی است زیرا که
بمن میگفت دین [illegible] هیچ چیز نیست و چنان است که
آدمی بتوسط آن [illegible] را خشنود نمیتواند ساخت
[illegible] پیدا [illegible] که از این گفتگو [illegible]
نتیجه [illegible] تا باین وقت عبارت
[illegible] در [illegible] و [illegible]

محکم

محکم نبود [illegible] چنانکه قسم داده گفتند که از
برای پادشاه [illegible] اینها [illegible] دارد [illegible] چنان
[illegible] که این شخص
[illegible] را نشناختم و چیزها [illegible] را ذکر کرد از او
شنیدم زیرا که [illegible] شریف [illegible] در باب او
محترم او [illegible] سخنها میگفت و اسم آن دوستان [illegible]
این تفصیل [illegible] لذت جسمانی [illegible] عیاشی [illegible]
خواهشمند [illegible] شهوت پرست [illegible]
[illegible] بر این میگفت هرگاه
همه مردمان هم چنین [illegible] در [illegible] یکی از
این [illegible] از این [illegible] نمیشد [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] میخواهند
ولیکن [illegible] امثال این نام ها [illegible] که [illegible] از اشخاص
[illegible] کل [illegible] کرده میخواهند وقتی که [illegible] شهرهای [illegible]

بانجام رسانید فرزند رسول اما انصاف که هم گفت ای گمراه تو
فاضلی اما آنچه را اگر این جزئی این دو رباتو شهادت دادند
شنیدی وفادار گفت اما ما فهمیدیم در باطن چند مطلب مگویم
فاضل گفت ای فقیر حقیر درست بسته آن است که بیشتر از این
زنهار نه شایسته آن که در چنین مکان همچنان کشته شوی ولی
تا همه مردمان ملاحظه‌ها را نسبت بتو ملاحظه نمایند ای گمراه زدل
آنچه از برای گفتن داری بگو تا بشنویم وفادار گفت در جواب سخن چند
این را میگویم که هرگز غیر از این چیزی نگفته‌ام که همه احکام و
شریعت و قواعد و طریقی که از آنها برمیآید کلام خدا باشند بطلان
رفتار و قانونهای مسیح هستند اگر در این گفتگو خلاف گفته‌ام مرا
ملزم سازید و لعنت کنید و هم این سخن را که اعتقاد
شکایتها و دیگر چند سخن جواب شنیدیم که آنرا کفر گفتم و لیکن
در عبادت خدا ایمان به خدای حقیقی لازم است و هیچ
ایمانی بدون الهام الهی و دانایی باراده خدا آگاه نمیتواند شد
لهذا هر چه در عبادت خدا داخل کنند که مطابق و موافق

بالهام

[illegible]

بالهام الهی نباشد معمول نمیتواند شد و از آن طاعت‌ها زیرا که
حیات ابدی کسب نمیتوانند کرد و لعنت باینچه چوپان مسیح گفته است
میگویم از اسقفها در طول و عرض و امثال آنها که کناره جسته‌ام که
امر این بلد با همه عوام الناس و تبعه او که این شخص نجیب
ذکر کرده است در جهنم بودن ایشان بیشتر است لیکن دارند
که دعای دولت و غیره باشند خدا یاور [illegible] پس
فاضل با شماها چنانکه در مجلس از برای رسیدگی نشسته‌ایم گفته و همه
کرده بآنها گفت ای صاحبان نجیب که بجهت رسیدگی در
مجلس حاضرند امید دارم که چنین همه [illegible] را بدو بلند
از جهة خاطر او و واقع شما میبینید و نیز اگر مرا این صاحبان
نجیب معتبر بر ضد او شهادت دادند شنیدید و نیز حرفها
و اقرار او را شنیدید بحال خفیه رد دولت شما است که
او را بدار آویزید یا جان او را [illegible] کنید و کیش [illegible]
میبینم که شما را نسبت بشریعت خودمان نفهمیدم

و شما میبینید که این شخص بر خلاف قانون ما حرکت میکند و آن
گفته چنانچه که الحال اقرار کرده است شایسته است که مقتول
گردد پس اشخاصیکه از برای رسیدگی گشته بود
که دوازده نفر بودند بیرون رفتند که در باب وفادار
حکم کنند و اسامی ایشان از قرار مذکور است مستر کوردل
مستر هیچ خوب مستر بدخواه مستر محبت شهوت مستر
جدا بدون بستگی بشریعت مستر سرکشی مستر بلند پرواز
مستر کینه مستر دروغگو مستر بیرحم مستر بغض النور
مستر بی صلح همه اینها رای خاص خود را بر خلاف وفادار
در میان خودشان برقرار داشتند که یکدل شما
مصلحت چنان دیدند که در حضور رئیس و قاضی بزرگ
همه بگویند که او مجرم است و اول از آن میان مستر کوردل
رئیس ایشان گفت آشکارا میبینم که این شخص مرد بدعت
گذار است و بعد مستر هیچ خوب گفت چنین شخص را

از روی زمین بردار بعد مستر بدخواه گفت بلی بردارید زیرا که
صورت او را هم دوست ندارم که ببینم مستر محبت شهوت گفت
من هرگز متحمل او نمیشدم مستر جدا بدون بستگی بشریعت
گفت من هم متحمل او نمیشوم زیرا که همیشه او حکم بر خلاف رفتار
من میکرد مستر سرکشی گفت او را بدار آویز بردار او مستر
بلند پرواز گفت مرد رذل است مستر کینه گفت
دلم از صدمت او میسوزد مستر دروغگو گفت او است مکار شریر
مستر بیرحم گفت غدار شایسته است او را از دار آویختن انداز
است مستر بغض النور گفت او را از میان بردارم
مستر بی صلح گفت هرگاه تمام عالم بمن بخشیده شود
اگر با او صلح نخواهم کرد پس همه گفتند که او مجرم و
مستحق موت است پس فوراً حکم بر او جاری شد و برویش آورده
او را اول تازیانه زده بعد شکنجه ولی کردند بعد با
کارد کشتند و او را به ... بعد او را سنگسار کردند

وبه نوک شمشیر باد فرو پیکر و هما فزاید مرا او بدار بسته
سوزانیدند تا خاکستر کردند بدینطور کار وفادار را بانجام
رسید پس بدیدم یک عراده در آنجا در عقب آن گروه ارزه
برای وفادار حاضر شده ها ندیم وفا که در عراده قبول شده
در میان ابرها بپیموران حاضر دیگر لوی در روانه آسمانی
او را بالا بردند ولی مسیح و فدیمی مهلت داده امر کردند که
بزندانش ببرند در آنجا مدتی ماند ولی آنکس که حاکم همه چیزها است
از آنجائیکه توفیق غیظ آنها در دست او است چنین مقدر
کرده که در آن وقت مسیح از دست آنها خلاصی یافته سوا خود
پیشی گرفت و در رفتن چنین میسرود که مبخ از دوست

درین دوست عجب مهر و وفا آوردی : خوش وفا کرد اسم افزار وفا و بردی
بی وفایان چه گدایان بدر دوزخ بر : لیک شهی رو بسوی قصر صفا آوردی :
بی وفا را نتوانی ز سر تیغ نگهدارد عاشق : با وفا لیک تو او را ز هوس بر سوی سما آوردی :
قدر خود تو وفادار خدا امیدا : تیز رو بسر آب بقا آوردی

وعده

وعده کن شمار شو و یکم مرا چند مرگ : زنده گی ابد از مهر و وفا آوردی :
گر که گشتند ترا فرقه بی مهر و وفا : هم خود نهاد در این ارض و ملا آوردی

پس مسیح تنهائی پیروان پیش رفت زیرا که شخص امید شده تمام
بود که از ملاحظه رفتار و گفتار مسیح وفادار در
هیچ مصائب ... امید با ... از حالت ایشان
امید وار گردید ... مسیحی ... و تعهد
برادرانه داد و با او گفت من رفیق شما خواهم
شد پس این شخص از برای شهادت حق مرد ولی دیگری
از خاکستر وی برخواست تا آنکه رفیق مسیحی در حقش
باشد پس امید و رفیق مسیح با گفت که در بازار بسیاری
از مردمان هستند که فرصت یافته از عقب ما خواهند
آمد مسیحی گفت دیدم که از بازار خارج شده طرفی نکشید
که شخصی بنام شفاهی نام که از جمله آنها بود رسیده
پس با او گفتند که ای آقا از کدام دولت هستید و تا اینجا

تا کجا میروید گفت از بلد خوش شرف آمده ام و بشهر سراوی
میروم ولی اسم خود را نگفتید مسیحی گفت ای آقا
استدعا آنکه شما را چه نام خطاب نمایم بنیات فاضل گفت من
نزد شما غریبم شما هم نزد من غریبید اگر از این راه
میروید از مصاحبت شما خشنود میشوم والا بهمین تقریر
باید اکتفا کنم مسیحی گفت میگویند که بلد خوش شرف پایتخت
پر دولت است بنیات فاضل گفت بلی یقین شنیده باشید
که در آنجا بسیار بسیار خویشان دولتمند دارم مسیحی گفت
جسارت میکنم خویشان شما در آنجا کیستند بنیات فاضل
گفت اکثر بلد مخصوصاً آقایان رو گردان و آقایان خادم
زمان و آقایان خوش شرف که آن بلد از اجداد او در
ابتدا نام یافته است و نیز مستر ملایم و مستر دو رو
و مستر هرچیز و واعظ محله مستر دو زبان و حقیقتاً
لیکن میگویم که شخص نجیب و در رتبه خوب هستم ولی جدم
کشتی بان بود که او بیک سمت نگران بود و کشتی را بسمت

دیگر

دیگر میرانند و اکثر از ملک خود بواسطه این شغل تحصیل
نموده ام مسیحی گفت صاحب زن هستید بنیات فاضل گفت
بلی زن گرفته ام زن بسیار با عصمتی است و دختر زن با عصمتی است
که ناموس عزیز فام است لهذا از خانواده بسیار محترم است
و جنبه ادب در مرتبه رسیده است که هم با امیر شهر و هم
با دلاقین بیدار از چه گونه رفتار کنند و با دو رو و ملبس
با ایمرودم تفاوت داریم اول هرگز بر خلاف اب و هوا
حرکت نمیکنیم دوم در وقتیکه دین با نعلین نقره روان است
عزت زیادی داریم بلی مسیحی قدری بکنار رسالسوی رفیقش
امیدوار رفته گفت بخاطرم میرسد که این شخص بنیات
فاضل از بلد خوش شرف است اگر چنان باشد
در مصاحبت خوب شکاری دارم که بهتر از او در همه
این اطراف ساکن نیست بنیات فاضل گفت اگر شما را

برداشتن حرف قبول کنید برای همه چیز خوشی خواهید یافت
مسیحی گفت اگر همراه ما آئید باید بر خلاف باد و جزر و
مد آئید و چنین دریافتم که این بر خلاف میل است
و نیز باید که پیرو راه رونده‌ها چون در بغداد این نقره قبول
کنید بنیات فاضل باید شما از جنس ها بر نتهید و برای نام
خداوند [illegible] شدید چرا با خندها و حرف و آنکه داریم و بگذارید
همراه شما باشم مسیحی گفت نه نکردم نخستین کمک داریم خبر
آنکه دنیا نیز میان حرف هم مثل ما رفتار کنید پس بنیات فاضل
گفت هرگز اعتقادهای کهنه خود ترک نخواهم کرد زیراکه
انها بی ضرر و مفید ند اگر همراه شما نیایم بطوریکه پیش
از رسیدن شما که بودم باید آنرا کنم یعنی همراه خود روم
تا کسی بمن رسد که از مصاحبت من خشنود گردد پس
مسیحی و امیدوار از او دور گشتند و بعد از طی مسافتی نظر
بعقب برگردانیده دیدند مرد در عقب بنیات فاضل می‌آیند

چنین

چنین با و رسیده بتعظیم لبی را در اسلام کردند و او نیز انها را
تحیه نمود و اسم آنمرد ها این است مستر دنیا دار مستر تول
دوست مستر نگاه دار بنا همه که مستر بنیات فاضل سابقا
همه آنها را شناخت زیراکه قبل از تحصیل همدرسی یکدیگر
بودند و از شخص مستر آنمز تعلیم میگرفتند که احتیاط بلد
دوست نام معلم مدرسه بود و این معلم ایشانرا صنعت
انداختن یا بقوت سطر و رفتن یا بکول زدن یا چاپلوسی کردن یا
بدروغ گفتن یا بصورت مذهب و حکم شرعی چرا اظهار داشت
گرفتن یا بصورت دین داری تعلیم ایشان میداد و ایشان
چهار شخص کثیر آنقدر ترقی در صنعت معلم خود کرده
بودند که هر یک از انها میتوانست در بیعت که چنان مدرسه را
دارند پس مستر تول دوست بنیات فاضل گفت که
آن اشخاص که در جلو ما میباشند کیا نند گفت دو مرد

از دولت بعیدا هستند که لقاعدها ضعفشان را هیچ میشمرند
بلی دوستی گفت وای چرا نه ایستادند که همه جا محسوب
باشند زیرا که ما همه هیچ میرویم نبات خاص گفت البته
هیچ میرویم لا مرد باید در صبر با چنان سخت از دو خیالات
خود آنقدر دوست دارند و نیز تصورات دیگران را
آنقدر سبک میشمارند که شخصی هر قدر صفا(?) رنس(?)
باشد اگر در همه چیزها همراه ایشان بجهد ابدا آنها
خایف از رفاقت او میکنند بیشتر نگاه دارند گفت همه
اینقاعدها درست است و سختی این چنین اشخاص بر خودشان
غالب است ولی نقادانه کار او ایشان را داریه بگویند که
در چه چیزها است نبات خاص گفت آنها بقاعدهای سرکشی
خودشان نتیجه میگیرند که تکلیف است که در همه احوالها
بنفع خود بروند لا قاعدهای اینست که از برای اکوسه(?)
و چه صبر کنم و قاعدها الغا اینست که برای خفا همه چیزها را

یکدفعه

یکدفعه بخطر انداختند و قاعدهای آنست که قواعد را بکار برم که
حیات و سعی خودشان سالم کردانم و قاعدها از آنها اینستکه
خیالات خود را محکم نگاه دارند با وجودیکه همه مردمان دیگر
بقدر آنها باشند و لا قاعدهای من اینستکه دینی را قبول
کنم در آن چیزها و بقدریکه لازمه و سعدهی(?) حفظ متحملات توان
شد و ایشان دینی را قبول میکنند وقتیکه در درشندی(?)
و حقارت باشد ولی من از آن قبول میکنم وقتیکه در تعلیم
تفرقه در روشنائی آفتاب بجز آمد ستره(?) بیدار گفت بلی ای
مستر نبات خاص خوب اینجا تامل نمائید زیرا که اعتقاد من
این است الشخص که اعتبار نگاه داشتن الجزا که الحقیر
خود است داشته باشد و آنقدر نگران باشد که از آن
کم از من الشخص الهویت میشمارم و صدا بعضی از
اوقات باران و بعضی از اوقات روشنائی آفتاب را میخواهند

اگر ما نه چنین اطفال باشند که در بازار ها بر سر شوند باشند
ولی ما قانع میشویم که هر دو را خوش همراه خود داشته باشیم زیرا
که اینها رحمت خدا است ولیکن عقده او طالب است
تصور عیسی این را نمیتواند کرد که چنین خدا چیزی خوب
این دنیا را باعث شهوت اراده او چنین که انها
سر جا او نگاه داریم ما را هم حساب آورد غم دارد و دولتمند گردید
و ... که مرد جوان ... را چنین خاک هم خواهد کمتر ولی
اگر آن اشخاص حیرت ما چنین شوند که شتر از ... سوراخ
که به الشخص عاقل مثل آنها باید باشد شتر نگاه دارند
همه گفت گمان دارم که در این امر همه ما متفقیم لهذا بیشتر
از این حرف درباره او لازم نیست پس مسیح گفت که هرگاه
بروی گفتن مسیح از برای ایشان حرام باشد چنانکه هست
چه قدر بیشتر مکر ما است که مسیح و دین را وسیله تحصیل و تعیش
دنیا ساخته و هیچ چیز از قبایل درباره کاران و دیوان
و جادوگران که این عنقار را داشته باشند چراکه فقط ایشان

این

این عنقار را دارند زیرا که جمهور دشکم مایی بد خبر تا و کلهای
یعقوب بشنوند و دیدند که راهی غیر از این نیست که با ایشان برسند
الا اینکه مختون کردند رفقای حقه گفتند اگر هر ذکوری از ما
مختون شود بطوریکه اینها مختونند با دواب و اموال هر یکم
ایشان از آن ما خواهد شد قصد آنها این بود که دختر
و دواب ایشان را تحصیل نمایند و دین اللهی را وسیله آن کارها
گفتند نیا اینها رسیدند و اما دین ذلیل بسیار با کارهم چنین
بود که نمازهای طولانی آنها جهت روپوش کارشان بود ولی
مقصودشان تحصیل نمودن مال یتیمان بیوه زنان بود و غافل
بودند که حکم از جانب خدا برایشان عذاب عظیم نوشته
و اما دین یهودا و دیوانه آنکه از برای کیسه متدین شدند
که انجیل ملکیه شان افتند با شک شوند ولی او کم گردید
هر دو را خفته شد که فی الحقیقه فرزند هلاکت بود
و اما دین شمعون جادوگر هم چنین بود زیرا که ... است

روح القدس را داشته باشند تا آنکه بتوسط او لولهای کهنه‌ها
و همین مطلب خاطرم میرود که شخصیکه دین را بجهت دنیا
قبول کند البته دین خود را بجهت دنیا خواهد فروخت زیرا که
این چنین طالبی بخدا لوکی قبول دین کند که دنیادار شونده
و غافل از این مطلب نباشید که فوای شماها مطابق و موافق
اعمال شما خواهد شد پس مسیحی برفیقش گفت هرگاه آنها
اشخاصی قدرت نداشته باشند که متحمل حکم انسانی
شوند پس حکم خدا را چه خواهند کرد بر اینها چه طور خواهد
گذشت در وقتیکه شعله‌های آتشین سوزنده اینها را نهیب
کند و سرتا پا اینها را فرو گیرد پس مسیحی و امیدوار میرفتند
تا بزمین مسطح نرمی رسیدند که اسم آن آسودگی بود
و از آنجا با خشنودی زیاد سفر می‌نمودند ولی آن زمین
تنگ بود اینها بزودی از آن عبور نمودند و در آن طرف

زمین

زمین مسطح تل کوچکی بود که اسم آن نفع بود و در آن معدن
نقره بود و چنین گفته‌اند که معدن کمیاب بود بعضی از آنانیکه
از آن سفر میرفتند برگشته که آنرا تماشا کنند چون
زیاد نزدیک دهان گودال میرفتند زمین آن
از اینکه اعتبار نداشت شکست و اینها مقتول
و تلف میشدند و بعضی ناقص میگردیدند و تا روز
وفاتش بهبودی برایشان نشد مسیحی دید که روبروی
معدن قدری از سفر منحرف شخصی دیماس نام ایستاده
بصورت شخصی نجیب که عابرین آن سفر را میخواند که
بیائید و این معدن را ببینید پس دیماس مسیحی و امیدوار
را آواز داد که ای اینجا بیائید تا معدن را نشانتان دهم
که در اینجا معدن نقره است و بعضی اشخاص از جهت
منفعت حفر آنرا میکنند پس هرگاه شما اینجا بیائید
بزحمت کمی خوراک زیادی بجهت خود تحصیل خواهید کرد پس

امیدوار گفت برویم ببینیم مسیحی گفت حذر نمائیم زیرا که
قبل از این در باب این زمین و این معدن خبرها
شنیده‌ام که چه بسیار اشخاص در اینجا تلف شده‌اند
و علاوه برایین آن گنج از برای اشخاصیکه آنرا میجویند
دامی است زیرا که در پیشرفت ایشان را از رحمت و عذاب میدهد
پس مسیحی بدیماس گفت آیا این آن مکان خطرناک نیست
که مردم را مبتلا بزحمتها و عذابها میکند دیماس گفت
لیکن خطرناک نیست مگر برای غافلین و در وقت گفتگو کردن
روی دیماس از خجالت این دروغ سرخ میشد پس مسیحی با امیدوار
گفت یکقدم بطرف او حرکت نکنیم و حفظ سلوک خود را
نگاه داریم امیدوار گفت وقتیکه بیانات حاضر باینجا برسد
اگر ویرا دعوت کند او منحرف شده از برای ملاحظه و منفعت
باینجا خواهد رفت مسیحی گفت شکی در این نیست زیرا که همه
اعتقادات او را بآن طرف خواهد کشید و از صد نفر هر
یکنفر در آنجا هلاک نشد پس باز دیگر دیماس فریاد کرده گفت

آیا نمی‌آئید

آیا نمی‌آئید و ملاحظه نمیکنید مسیحی جواب اینکار را داده گفت
ای دیماس تو دشمن راههای مستقیم خداوندی الحال یکبار از
قاضیان اعلی حضرت از جهت منحرف گردیدنت بر تو
حکم شده است پس تو چرا در جستجوی آنی که ما را همچنان
موافقت اهل زمانه علاوه برایین هرگاه منحرف شویم
پادشاه خداوند البته آنرا خواهد دید و شنید
و در جائیکه باید بجرئت در حضور او بایستیم ما را
خجالت خواهد انداخت پس دیماس باز دیگر فریاد
کرده گفت من هم یکی از رفقای شما هستم اگر قدری
تأمل نمائید با شما خواهم آمد مسیحی گفت نام ترا شنیده‌ام
گیحزی جد شما بود و یهودا پدر شما بود و در اثر قدمهای
آنها قدم زده‌اید بدرستیکه حیلهٔ خائنی پدران را گرفته
شده‌اید استحقاق جزای بهتر از آنرا ندارید خاطر
جمع باش که بجزای خود خواهی رسید پس مسیحی و امیدوار
هردو برفتند تا رسیدند بمکانیکه در آنجا ستون نمک بود

که

[illegible]
[illegible]
[illegible]

که بسیار نزدیک جاده بود رسیدند و از دیدن آن ستون
هردو متعجب شدند زیرا که صورت آن ستون
عجیب بود و بنظر آنها چنین میرسید که یک زنی بصورت
ستون مبدل شده باشد در آنجا نگران
ایستاده ولی معلوم بود که نمیدانستند در باره آن
چه فکر کنند آخر الامر امیدوار دریافت کرد که
بطرف بالای سرش بخط غیر رسمی چیزی نوشته اند ولی
چون عالم نبود بخواند آن نزد مسیحی رفته گفت ببیند
آیا میتوانید معنی آنرا دریافت نمائید پس مسیحی پیش رفته
دریافت نمود که این است زن لوط را بیاد آورید
پس آنرا برفیقش گفت پس هردو نتیجه گرفتند
که این ستون نمک است که زن لوط از جهت نظر کردن
بعقبش با دل طامع وقتی که از سدوم از برای
خلاصی فرار میکرد به آن نمک مبدل شده و از این
تماشای عجیب بایکدیگر اینها بنای گفتگو انداخت

مسیحی

مسیحی گفت ای برادرم این تماشا مناسب وقت است و از برای ما
بسیار با موقع است و در آخر زمانی که دیماس ما را خواند که تماشای
تل نفع برویم هرگاه میرفتیم چنانکه او ما را خواست و چنانکه تو
مایل آن بودی ای برادرم شاید مثل این زن تماشاگاه اینهائیکه از عقب
خواهند آمد میشدیم و نادم گفت الحمد که ما اینجا میبینیم از
برای کمک خود در وقت آینده باید منظور داریم این زن از
بکلیم هذا تخلف کرده و هلاک گردید چنانکه می بینیم او
بستون نمک مبدل گردیده است و قورح و داثان
و ابیرام با دویست و پنجاه شخص در گناه خود تلف شدند
ولشان و نمونه شد برای دیگران شبیه که مردم از گناه اینها
احتیاط کنند زیرا که شنیده ام درباره اهالی سدوم گفته شدکه
که اینها مردم گناهکار بودند زیرا که گناه ورزیدند در
نظر او زیرا که در آن وقت زمین سدوم مثل باغ بهشت بود
در نظارت و خوبی و خرمی و پر نعمتی لهذا انتقام ایشان حاصل

نه اینکه آتشی از آسمان بر ایشان بارانید و در میانشان شایعه از کوه
نگردید ولیکن بدترین عذابها معذب شدند امیدوار گفت
پس چه قدر تفضل و رحمت درباره ما شده که ما استحقاق
عبرت این صنف نگردیدیم و این عجب نیست که باید ما خدا را
شکر کنیم و از او بترسیم همیشه زن لوط را بیاد خود آوریم
پس مسیحی و رفیقش رفتند تا برودخانه خوشنمائی رسیدند
که داود پادشاه آنرا نهر خدا نامیده و یوحنا رود آب حیات
و بخوشحالی تمام قدم میزدند در آب رودخانه آشامیدند
که خیلی خوشگوار بود و از برای روحهای خسته ایشان مفرح
بود و علاوه بر این در سواحل آن رودخانه در طرفین
آن درختهای سبز با هر نوع میوه جات وجود داشت
و از برگهای آنها میخوردند تا اینکه از مرضهائی که در سفر
بجهت حرارت خون بر ایشان عارض شده بود سالم
ماندند و نیز در طرفین آن رودخانه چمنی بود که از سوسنها

و بنفشه‌ها بطور

و بنفشه‌ها بطور عجیب و غریب مزین شده و در تمام
سال سبز و خرم بود و در آن چمن دراز شده بر
خوابیدند زیرا که در آنجا بسلامتی میتوانستند که
دراز شوند و چون بیدار شدند بار دیگر از میوه‌ها
چیدند و خوردند و دیگر از آب رود آشامیدند و
باز از برای خواب دراز شدند و بهمین طور چند زمانی
شبانه روز بسر بردند و سرودها میخواندند
دیدا بگشای و ببین رود بلوری روان : نهرهای ساری
و جاری ز آب حیوان : بهر تسکین دل تشنه
هر سالک سفا : گشته این نهر عیان ماء معین در
هر آن چمنی سبز و نسیمی خوش و خوابهای لذیذ
حاجیان عیش نمایند در این جا و مکان : دیدا بودی
اگر میوه‌های شیرین خوش : از درختان بلطافت چیدی
سال گشته هر آن جمله دارای صفت صرف نفذی خلق

[illegible]

پس مسیحی گفت چگونه نقل اماکن دیده که هیچ آمیا و دیده کار آرید
امیدوار گفت چنین که بدین جهت اقدامم که از برای شما نشان حفظ
اعتقاد توفیق برکات و ملاقات را بخواهم مسیحی گفت بلی امیدوار
گفت مدت مدیدی در لذات این ما کو دیده و مسرور بودم به
کردن بازارها دنیا و فروخته بلکه شدم گفتم که اگر تا حالت در
این شوق و میل بودم حالا بایست غرق میگردد مسیحی گفت آنها
چه بوده گفت چیزهای نفیس در دولت این جهان بود و دوستی
در جشنها و مهمانیها و فلاکتها و شرابخواریها و قسمها
خوردن و دروغها گفتن و معاملات کذب کردن و
ناپاکیها و دیگر کارها گفت و حرمت اعیاد عزیزه نشستن مانند
و حرام از برکات و عطا نمیکرد و بر بیران فقیر و اینها
و اتمام احسان نمیکردند برای این کارها که همه سبب
هلاکت روح شد لیکن را که تن میبردم تا افراد الدهر
بواسطه مواعظ و ملاحظات و خاطرات که
عمه و حکایات و اندکیهای که بامیل سیرت خود دعا و عید.

آلهی را شنیدم دریافت گفتم که انجام تمام این چیزها مرگ است
و بجهه ارتکاب این امورات یقیناً غضب الهی بر اشخاص
یاغی طاغی نازل خواهد شد پس چون بملازم گفتم بر تن
آنها و بر خود لازم گفتم توبه و قضا و ملاقات آنها را و شاید
از خدا خلاص داشته بشوم و نعمای الهی که مسیحی گفت
فوراً از برای این الزام رفتید امیدوار گفت خیر فوراً
راضی نشدم که شر و بدی عذاب سعادت بدانم ولی وقتی که
در اول برای استماع کلام خدا شروع گردیدم و
می گفت مسیحی گفت که چشمهای حقیقت از آن لذاید و عملها
بپوشم و ببندم مسیحی گفت سبب توقف آلهی را چه بود
امیدوار گفت سببهای آن اول آنکه ما میفهمیدم که خدا
هر طور شخص را از گناهش مغفرت میکند دوم آنکه
گناهان و ما فوق قانون چشم و چشم لب
گفتم که ایام سیم آنکه حضور رفقای

قدیم چه بسوی من لب ز مطالب بجهم و نمیدانستم که چگونه از آنها
دست بکشم لهذا ترم انه ساعتها که بفکر آن عذابها
وا میفتادم آنقدر بر زحمت و زیانهای دل میخورد
که باید آنها را میدیدم سبز میدیدم نمیتوانستم تحمل کنم و چون بار دیگر
خیال گناهان را بضمیرم میگذرانم در آن وقت حالت من بد
بلکه بدتر از سابق میشد مسیح گفت گناهان شما را
چه چیز بجای آنها در دل شما آورد امید گفت چیزهای بسیار
مثلاً اول صحبت شخصها و اطفال و زوجه در کوچه و بازار
دوم شنیدن فقره از کلام مسیح یا نیز عشق آمیز
سیم درد سر و اعضای بدن یا تنگی انفاس عشق و سر و تن
مسیح گفت پس در وقت خوف و ترس [illegible] بشنید
امید گفت وقتی که ناخوش میشدم یا وقتی که ناخوشی
را میدیدم و یا میشنیدم که بعضی از همسایگان ما
ناخوش شدند یا صدای شیون و فغان از خانه بلند
میشد یا بفکر مرده می افتادم یا میشنیدم که
فلان کس مرگ ناگهانی مرد یا از این اسباب خوف بیدار بود

مسیح گفت

کتابخانه حسینیه ارشاد
۳۳۴

مسیح و امید مانند جوان چابکی را در آنجا دیدند که اسم او جهالت
بود مسیح از او پرسید که از کدام سمت آمدی و بکجا میروی
جهالت گفت جای من در وطنی که تعریف بسیار نیکو و خوب است
متولد شده ام ولیکن بشهر ساوی میروم مسیح گفت چگونه داخل
دروازه ساوی میشوی دور نیست که در آنجا قدری معطل شوی
بلکه از پیش داخل شوی جهالت گفت بطوریکه اشخاص خوب
خوب میگردند منهم میشوم گفت برای اینکه در آنجا
سوراخی است که چه چیز داری که آنرا [illegible]
جهالت گفت اراده خداوند است میدانم که بطور خوش
زیست کرده ام حق هر کسرا ادا میکنم دعا میخوانم روزه
میگیرم عشر و صدقات میدهم فقرا و ضعفای نزدیکان و وطن
دوم از برای [illegible] رفتن [illegible] مسیح گفت ولی
از در تنگی که در ابتدای این راه است داخل نشده
و از آن راه تنگ کج در و دشمن و [illegible] لهذا هر چه [illegible]
فکر میکنم می ترسم که وقتی که روز محاسبه رسید [illegible]

انکه اذیت دهند که راضی شد نشوی شایسته تر از هر آنچه بکف
که تو دزد و راه زن همه تر السهر کاوی ترا این نیست داد
جهالت گناه تر از شخص است که در دولت حقه بهی و آزادی
منزله شما است و چنان می کنند که دین دار است و دلش
همچنانکه دیگران هم او را به دین دار بدانند اما حقه
فریب داده است و خیال می کنند که فکر نمایش در بارهٔ حق
و خدا و پیغمبران و رسولان که است همگی صحیح است و چنین فکر نداند
او و ایمانش مطابق کلام خدا است لهذا فکر های او باطل
و خدایش هوائی و پیغمبرانش و همه ایمانش بی حاصل
و امیدش بی پا و انجام و عاقبت کار او هلاکت است
ای جهالت فکر مکن چند کلامی بگه بنا بر ترا هم عقل را اهل
از زبان آسیه و امی شوی لیکن نشنوی که پند شخص نیکو را
نشنوی از من که این پند و نصیحت چه گواهی داده با جان
گفت یزدان آیا تو او به عقبت شد که گناه او را بود چیزی گناه است
مسیح گفت هر که را دین و مذهب درست نباشد و تا دزد دنیا

اتمام است

زنا است تحقیق عقاید حقه در باب خدا و رسولان و راه ما
اصول و فروع حقه بنا بر این به همین طور هر دو از وقتی نفس خود
در قیامت به عذاب ابدی مبتلا خواهد شد این است که خدا
ساوی حکم جرم فرموده است که قتل نفس همچنین هیچ کس
تقتدر سا[illegible] به جای حق بکشد این طریق اولی معلوم
که از قتل حقه محسوس هم و معلوم است که هر کس دیگر را بکشد مجر[illegible]
او را به قتل رسانید است لا اقل هر که حقه بکشند هم بد[illegible]
وابدا مخلد در عذاب است
و اهل روح حقه را هم کشته است هلاکت برای این نزد او [illegible]
این مهم را که یقیناً قاتلان [illegible] معرفت فراموش کرده [illegible]
که هیچ قاتل حیات ابدی اندر او بلکه همیشه در جهنم معذب است پس مسیح
با رفیقش رفتند تا رسیدند بقلعه [illegible] اسمی [illegible] بود و که معروف از
آن [illegible] سر از زیر بود [illegible] را امر فرمود که رشته آن دره بنگرند
پس مسیح و امید [illegible] رشته آن دره چند
نفر مردمان را دیدند که از افتادن از آن قلعه پاپا ها

[illegible]

شنا بودند مسیح پرسید از ایشان و با پاها شدید آنها
از میت در جواب گفتند اشخاصی که در دنیا بقول جهال
و مغرورین قائل میشوند که زنده شدن آدمیزاد که بمیرد
دیگر امکان ندارد و حشر و نشر هیچکدام اینها اصل ندارند و آنها
هم بهمین طور اعتقاد میورزند پس آن مردان بابا یاره شما در
باغستان اینکار ما نمایند و تا [illegible] نشما اند و اما
همه نمیده اند از برای دیگران که اشیاء رشوه و ربا و البنده روا
کنند و با اعتقاد فاسد میرند پس مسیح و رفیقش [illegible] رفتند
رسیدند به قلعه دیگری که اسمها عقبه طا بود و در آن نظر کرده
چنین فهمیدند که چند نفر مردمانی را میبینند که در میان مقبرها
در انجا گردش میکنند فهمیدند که آن مردمان کورند زیرا که
در میان قبرها گاهی میلغزند و گاهی از میان آن قبرستان نمیتوانند
بیرون آیند مسیح بیشتر از ایشان پرسید گفتند در جواب او که ما آدمیزادیم
از سوار اشریعت که بهشت میرود خود را بشکنند و
شبهات میکنند که از اینها چنانکه در دنیا کور دل شده اند از
عقاید حقه در اینجا که عالم برزخ و محشر است هم کور شده محشور میشوند

٣٦

مسیح گفت در آنوقت چگونه رفتار کنم که مثل پیغمبر [illegible] گفت فکر
میکردم که باید در اصلاح رفتارم سعی نمایم والا یقیناً
محکوم بعذاب عظیم خواهم شد مسیح گفت در اصلاح رفتار
خود چه کنم ای پیغمبر گفت بلی [illegible] گناهان و سب
بعد از مصاحبت گناهکاران هم فرار کنم و تکالیف
دینی خود را ادا کردن و صدقه دادن و استغفار کردن
و گریستن بجهت گناه و [illegible] لکن [illegible] بیکار و عزه
نه همه این چیزها را با بعضی از چیزهای دیگر [illegible] ورم
مسیح گفت آیا در آنوقت فکر کردید که چه شد پیغمبر
گفت بلی من فکر کردم ولی از الله [illegible] با وجود همه اصلاح
رفتار خود را [illegible] دیگر [illegible] مسیح گفت
آنوقتیکه شما رفتار خود را اصلاح کردید چگونه آن
واقع شد پیغمبر گفت چند چیز بود که آنها احداث
کرده مخصوصاً گفتم از این قبیل که [illegible] صدایت
باشد لکن حقیقت [illegible] از [illegible]

و چون آنچه را که منفور شما است بجا آوریم خوشنود گردیم ما
بندگان بی منفعت هستیم و از این قبیل گفتگوهای بسیار
از این قبیل و از این ما شروع بفکر کردم با خودم گفتم
با این طور که اگر همه اعمال صالحه را کنیم چون لله حقیقی است و اگر
توسط اعمال شرعیه هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد
و اگر چنین همه را بجا آوریم باز بی منفعت هستیم در این صورت
احمق کیست که شخصی در باب تحصیل وصول با آسمان
بواسطه شریعت فکر نماید و علاوه برای فکر کردم هر گاه شخص
بصاحب دکانی بقدر صد لیره مقروض باشد و بعد از آن
در عوض ادای او جهت بیست اگر چنانچه در دفتر صاحب دکان
حساب او را قلم نگرفته باشد صاحب دکان می تواند او
از برای آن وجه بدیوان خانه کشد و او را بزندان اندازد
تا حقش را ادا کند مسیح گفت خوب این را بسیار خوب گفتی
چگونه دانستی امیدوار گفت با این طور با خود فکر کردم
که از اینکه گناهانم در دفتر خدا اینقدر مقروض شده ام

والحال

شروع

والحال
اطلاع دارم و درست گفتن نمی توانم آن قرض را ادا نمیکند از
آنجهة باز فکر کردم با همه اصلاحات آتی رفتارم چگونه
از آن عذابی که خلق را در خطرهای عظیم انداخته خلاص
کنم و نتیجه چنان گرفتم که در یک روز آنقدر گناه کرده ام
که از برای انداختن بجهنم همان مرا کفایت میکند
مسیح گفت از آن وقت چه کردی امیدوار گفت بر فکرم
ضمیرم را گفتم گفت در حضور شخصی که عدالت شخصی را که
هرگز گناه نکرده باشد کفیل شناسی عدالت تو بلکه
عدالت همه انبیا و نیکان ترا نجات نخواهد داد مسیح گفت
آیا از او پرسیدی که آن شخص کیست و چگونه توسط
او از عذاب خلاص خواهی شد امیدوار گفت بلی مرا گفت
عیسی خداوند است که بدست راست خدای متعال ساکن
است و باز مرا گفت که او باید ترا عادل شمارد
پس از او پرسیدم چگونه عدالت او اینقدر موثر است که
که شخص دیگر را در حضور خدا عادل شمارد مرا گفت

دعوت دو ولدیت

را او استقضای نمود و آنچه بعمل آورده و مرگی که بان مرد از
برای خوشی نبود بلکه از برای ما بود اگر باو ایمان آوریم
که اعمال و ثواب لیاقت او برای ما محسوب خواهد شد
پس امیدوار گفت باور کردم که آنچه هم گفته است صحیح است
یعنی هر وقت خدا است این مسیح همه جهانیان نمیتوانند مرا
از جهنم و لعنت ابدی نجات دهند و فکر میکردم در باب مقام و بزرگی عیسی که
ناگاه او را دیدم که از آسمان بر من نگریسته گفت بعیسی
مسیح خداوند ایمان بیاور که رستگار خواهی شد جواب
دادم ای خداوند گناه کارم بلکه بسیار عظیم گناه کرده ام
جواب فرمود توفیقم برای تو کافی است و هر کس نزد من
آید گرسنه نخواهد شد و هر کس بمن ایمان آورد
هرگز تشنه نخواهد شد پس مسیحی و امیدوار رفتند
تا داخل دروازه شدند و در حین دخول دیگر گون
گردیدند یعنی جامهائی را که چون طلا میدرخشیدند بر
ایشان پوشانیدند و در آنجا با بربطها و تاجها
ملاقات نمودند که از عزت ایشان بود

پس

٣٨

پس همه زنگهای شهر بجهت شادی بصدا آمدند پس بایشان
گفته شد که در دار خشنودی خداوند خود داخل شوید
چون داخل شهر شدند شهر چون آفتاب میدرخشید
و کوچه ها از طلا سنگ فرش بود و مردمان بسیار تاج
بر سر و نخلها بر دست داشته و بربطهای زرین که با
اینها تسبیح شان را میسرائیدند در کوچههای شهر میخرامیدند و نیز
در آنجا بودند آنانیکه بالها داشتند و علی الاتصال
در جواب یکدیگر میگفتند قدوس قدوس قدوس رب
الملائکة والروح قدوس [illegible] دروازه را
بستند چنین از او دیدم خواهش کردم که ایکاش من
در میان اینها بودم پس چون همه این چیزها را ملاحظه کرد
بعقب نگریسته جهالت را دیدم که بکنار رود خانه رسید
ولی بزودی از آن عبور کرد چون دیگران او را دیدم که
[illegible] تنها میرفت تا بدروازه برسد ولی او تنها
میرفت هیچکس او را ملاقات ننمود که قدری خاطر جمع

با وی همی رفت تا به دروازه رسید شروع بگوید که در تمه
مکان داشت که بر فوری در شهر بایند خواهند نموده که داخل
بشود ولی مردمانی که از بالای دروازه نگاه میکردند از
او پرسیدند که از کجا آمدی و چه میخواهی جواب داد که در
حضور پادشاه خوردم و اشامیدم و او در کوچه‌های ما
تعلیم داده است لیکن او را نزد کرده اشتر الطبیبه که او را
برده به پادشاه نشان دهند لیکن وقت بیعت به در
جستجو کردند هیچ نیافتند گفتند آیا هیچ نداری یک کلمه
جواب نداد لیکن به پادشاه اکابر داد نه ولی او از برای
دیدن آن مرد بیابانی بیامد و به آن دو نفر که مسیحی و
امیدوار شهر نشسته بودند فرمود که بیرون
روید و جهالت نه گرفته است و بیایند الساعه در دشت
گمکند پس آنها او را گرفته از میان هوا الیوت آن در رنگ
در شهر گرداند او را در آن جا انداختند پس چنانکه از شهر
هدایت راه به جهنم است هم چنین از دروازه آسمان
هم راه به جهنم است پس در جهنم شخصی را ملاقات کردم

به هفت

۳۹

به هفت دیو او را به سخت طناب محکم بسته بسوی ... دربیه
در کمرگاه بود و دیدند او را به جهنم میکشند مسیحی و امیدوار شا
کردند به بردن مسیحی، و نگاه کرد که ببیند آیا او را می
شناسد یا نه و فکر کرد که شاید شخص دورگردان باشد)
باشد که در شهر ارتداد ساکن است امیدوار از تعجب
او نفر که دید که در پشت او کاغذی است که بران نوشته
بود شخص هرزه بی حیا و مرتد ملعون اهل که باشد
اهل میدان جهنم است و میدانستم شخص ضعیف دل و با اهل
اعتقاد و مرحوم کار اینها همه اهل جهنمند و ظالمان و
شریران و مکاران و دیوان و جادوگران اهل جهنمند
و مردمان ساحل و ... زور و کفافان هرزه گو
ی که از ... حضرت ... زنجیر در پا بیابان ایشان
که آنچه به ... در جهنم ... و با هیچو گفت
که تا در دنیا بودم با این جزء مشغول بیعجم و در باطن
معانی فکر و خفیف میکردم مخصوصاً تصورات باطل جهان
که همه وطن ... ... اینها خوشحالی و خرم بودیم

الحمد لله که آن جزء اسباب غم و عذاب بر گشته اند هر که
در کار رمانی [illegible] رجعت بودم هر که احتیاج [illegible] دم
که یار دیگران [illegible] آنها جز باهم و وصل [illegible]
[illegible] پیش [illegible] که [illegible] آورده
[illegible] از ناخوش [illegible] خوش [illegible]
در [illegible] که یار دیگر [illegible] و یا [illegible] که مقدر
قدوسی قدوس [illegible] بودم [illegible] که را
رها نمیکنند که یا [illegible] غم و عذاب [illegible]
و اعمال [illegible] بجا آوردم یا مرا نگذارند [illegible]
که دیگر غم و مصیبتی ندارند [illegible] راحت باشم

شنیدید ای ناظران کتاب ‌‌ ❊ ‌‌ که هم [illegible] تفضل جواب
برای تو این خواب [illegible] ‌‌ ❊ ‌‌ و یا رانده [illegible]
نظامی [illegible] اینجا است ‌‌ ❊ ‌‌ که آنکه [illegible]
با [illegible] ‌‌ ❊ ‌‌ کتابت با [illegible] مستطاب
مقصود [illegible] ‌‌ ❊ ‌‌ که [illegible]
[illegible] ‌‌ ❊ ‌‌ [illegible]

به صورت بگلزار عشق خرام ‌‌ ❊ ‌‌ شب [illegible] نکته [illegible]
نیاید بچشم [illegible] عشق اگر ‌‌ ❊ ‌‌ سخنهای [illegible] از آن [illegible]
که [illegible] گفت [illegible] گذر ‌‌ ❊ ‌‌ سخندان [illegible] کامل جواب
و [illegible] ‌‌ ❊ ‌‌ [illegible] چون زر ناب
[illegible] دل [illegible] ‌‌ ❊ ‌‌ مرا [illegible] و در خوشاب
[illegible] ‌‌ ❊ ‌‌ که خاکش [illegible]
حکایات [illegible] خوش ‌‌ ❊ ‌‌ [illegible] شراب
بطور دگر [illegible] سازی کنم
که ای [illegible] جهان خراب

بحمد الله و حسن توفیقه تمام شد
این چند ورقه در [illegible]
۱۳۲۲
جمادی الثانی
[illegible]

[illegible] ۱۳۲۷ [illegible]

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
تحویلی بنام خادمیان حسینی [illegible]
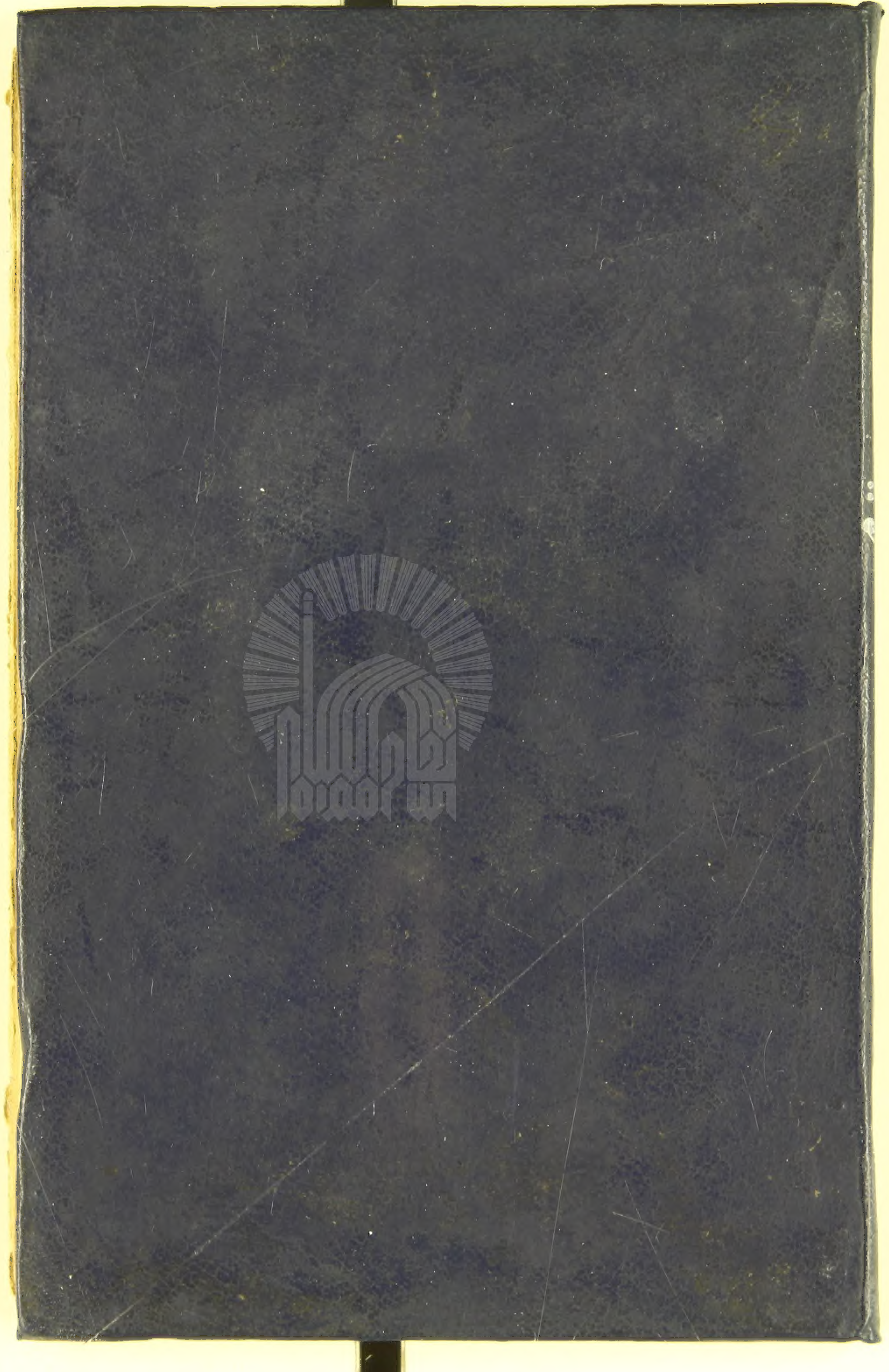
وقف کتابخانه آستان قدس رضوی (ع)
اهدائی مرحوم شادروان حسین کی استوان